

اجتهاد و مسأله مردم‌سالاری در ایران معاصر (ظرفیت‌سنجی مقایسه‌ای مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی)

منصور میراحمدی*

چکیده

مردم‌سالاری یکی از پرسش‌های اساسی در ساحت فکر و اندیشه سیاسی ایران در دوران معاصر است. این پرسش تاکنون، با رویکردهای مختلفی پاسخ داده شده است که یکی از آنها رویکرد اجتهادی است. این رویکرد با استخدام الگوی روش‌شناختی اجتهاد و مراجعه به متون و منابع دینی، تلاش نموده است پاسخی درخور به این مسأله ارائه نماید. حاصل این تلاش‌ها ارائه نظریه‌هایی در باره نظام سیاسی اسلامی است که در این مقاله به عنوان نمونه به دو الگوی نظری "مشروطه اسلامی" و "جمهوری اسلامی" پرداخته شده، ظرفیت این نظریه‌ها در پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری بررسی گردیده است.

واژه‌های کلیدی: اجتهاد، مسأله مردم‌سالاری، مشروطه اسلامی، جمهوری اسلامی، نظام‌سازی، تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری.

مقدمه

مردم‌سالاری به عنوان یک مسأله مهم در ساحت زندگی سیاسی در دوران معاصر بویژه پس از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورها مطرح و پاسخ‌های متعددی را دریافت نموده است. این پاسخ‌ها با رویکردهای متفاوت و با بکارگیری روش‌شناسی‌های مختلف مطرح شده‌اند. در

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی mirahmady_mansoor@yahoo.com

ایران معاصر نیز می‌توان پاسخ‌های متعددی با رویکرد‌ها و روش‌شناسی‌های مختلفی به مسأله مردم‌سالاری مشاهده کرد. در یک تقسیم کلی می‌توان رویکردها و روش‌شناسی‌های مذکور را به دو دسته درون‌دینی و برون‌دینی تقسیم نمود. برخی از اندیشمندان با تکیه بر آموزه‌های دینی مسأله مذکور را مورد بررسی قرار داده، پاسخ مثبت و یا منفی به آن ارائه نموده‌اند. برخی دیگر نیز با رویکرد برون‌دینی و با استخدام روش‌شناسی‌های جدید و غیرمبتنی بر آموزه‌های دینی چنین پاسخ‌هایی را مطرح نموده‌اند. مقاله حاضر تنها به دسته نخست پرداخته، تلاش می‌کند پاسخ‌های ارائه شده به این مسأله را با رویکرد درون‌دینی و با استخدام الگوی روش‌شناسی "اجتهاد" توضیح دهد.

پرسش اصلی مقاله را اینگونه می‌توان مطرح نمود: فقه سیاسی معاصر در ایران چه پاسخ‌های اجتهادی به مسأله مردم‌سالاری ارائه کرده، تفاوت عمده این پاسخ‌ها چیست؟ در پاسخ به این پرسش، به عنوان فرضیه اولیه می‌توان گفت: دونظریه "مشروطه اسلامی" و "جمهوری اسلامی"، مهمترین پاسخ‌های اجتهادی فقه سیاسی معاصر در ایران به مسأله مردم‌سالاری است؛ در حالی که نظریه نخست، مردم‌سالاری را تنها در سطح قانونگذاری مورد توجه قرار داده و نظریه دوم در دو سطح نظام‌سازی و قانونگذاری به مسأله مذکور پاسخ‌اجتهادی می‌دهد.

نوشتار حاضر برای پاسخ‌گویی به پرسش اصلی و آزمون فرضیه، در دو بخش تنظیم می‌گردد. در بخش نخست، مردم‌سالاری به عنوان یک مسأله نظری در دوران معاصر توضیح داده می‌شود. در بخش دوم، پاسخ‌های اجتهادی ارائه شده از سوی برخی از فقهای معاصر در ایران تبیین می‌گردد. بی‌تردید، تبیین این پاسخ‌ها علاوه بر آشکار ساختن ظرفیت فقه سیاسی شیعه در پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی، نارسائی‌ها و کاستی‌های نظری این پاسخ‌ها را نیز آشکار ساخته، ضرورت تلاش فقهی مضاعف را در این راستا نمایان می‌سازد.

قبل از پرداختن به مباحث مذکور، اشاره به این نکته لازم به نظر می‌رسد که اگرچه تاکنون دو نظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی در آثار متعددی تبیین و مورد بررسی قرار گرفته، به نظری می‌رسد تاکنون ارتباط این دونظریه با مسأله مردم‌سالاری به عنوان یکی از مسائل نظری در ایران معاصر از یک سو و از منظر فقه سیاسی و روش‌شناسی اجتهاد از سوی دیگر، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل، فرضیه مقاله در مقابل دیدگاه‌هایی قرار می‌گیرد

که یا مسأله بودن مردم سالاری در فقه سیاسی معاصر را انکار می کنند و یا ارتباط دونظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی را به لحاظ روش شناسی اجتهادی نمی پذیرند. از این رو، به منظور دقیق تر و شفاف تر شدن دیدگاه حاکم بر مقاله، دیدگاههای سلبی دوگانه مذکور (حداقل به گونه محتمل)، به سان فرضیه رقیب مورد توجه بوده، به طور ضمنی مورد نقد قرار می گیرند.

۱- مسأله مردم سالاری در ایران معاصر

بی تردید طرح مردم سالاری به مفهوم پذیرش "سالار بودن" مردم در زندگی سیاسی- اجتماعی خود و اعتقاد به ضرورت برخورداری آنان از حق مشارکت در سرنوشت جمعی خود، از قدمت زیادی در ایران برخوردار نمی باشد. اگر بتوان دوران مشروطه را نقطه آغاز طرح این مفهوم در تاریخ فکر و اندیشه سیاسی ایران دانست، بی شک به عنوان یک "مسأله" و نه به عنوان یک "ضرورت"، کمتر در این دوران مورد توجه قرار گرفته و یا طرح شده است. با این وجود، مشروطه آغازگر طرح مردم سالاری به عنوان یک "ضرورت" بوده، در خلال و در پی آن به عنوان یک "مسأله" در میان اندیشمندان دینی و سیاسی مطرح می شود.

۱-۱- مشروطه و طرح مردم سالاری به عنوان یک "ضرورت"

اگرچه سرشت دولت در ایران از دوران مشروطه تا کنون با نظریه های مختلفی همچون پاتریمونیا لسم سنتی، استبداد شرقی، استبداد ایرانی و... مورد بررسی قرار گرفته و تبیین شده^(۱)، به نظری رسد بتوان با بکارگیری اصطلاح "نظام سلطنتی" به سرشت دولت ها تا این دوران راه پیدا کرد. این اصطلاح آنگاه که برای دولت های قبل از ورود اسلام به ایران بکار گرفته شود، دلالت بر عناصر و مؤلفه های اندیشه ایران شهری کرده و آنگاه که به دولت های ایران اسلامی اشاره گردد، بر ترکیبی از عناصر و مؤلفه های اندیشه ایران شهری و اسلامی دلالت دارد. به هر روی از دیدگاه نوشتار حاضر، این الگوی نظام سیاسی به رغم برخورداری از قدمت طولانی در ایران، در مواجهه با الگوی رقیب به مثابه "دیگر برتر"، ناتوانی ها و کاستی های درونی خود را نمایان ساخت. نظام سلطنتی در ایران، در دوران مشروطه به وضوح، مظهر "عقب ماندگی و انحطاط" ایران در ساحت زندگی سیاسی تلقی گردید. اگرچه این عقب ماندگی ابتدا و قبل از مشروطه در زمینه مسائل نظامی رخ نمود و به همین دلیل همان طوری که جان فوران به درستی اشاره می کند، اصلاح طلبان پیشگام نظیر عباس میرزا، قائم مقام و امیر کبیر همه از آذربایجان یعنی

خط مقدم جبهه با روسیه آمدند،^(۲) اما نهایتاً مشروطه است که عقب ماندگی را به نظم سیاسی معطوف می‌سازد. مشروطه بدین سان ضرورت اصلاح در این نظم سیاسی را آشکار ساخته، بیش از پیش اندیشمندان و سیاستمداران ایرانی را به ضرورت این اصلاح آگاه می‌سازد. از این رو، مشروطه در نقطه پایانی الگوی نظام سلطنتی پیشین و نقطه عزیمت گذار به نظم سیاسی مردم‌سالار-البته در مفهوم حداقلی آن که بعداً توضیح داده خواهد شد- قرار دارد.

۲-۱- ناکامی مشروطه و طرح مردم‌سالاری به عنوان یک "مسئله"

نهیض مشروطه اگرچه برای اولین بار ضرورت مردم‌سالاری را مطرح نمود اما بی‌درنگ "مسئله" بودن آن را در ایران نمایان ساخت. این حادثه سیاسی مهم ابتدا مردم‌سالاری را به عنوان یک "مسئله نظری" و سپس به عنوان یک "مسئله عملی" در جامعه ایران آشکار ساخت. مقصود از "مسئله نظری" روبرو بودن مشروطه با پرسش‌ها و چالش‌های نظری است که حامیان و نظریه پردازان آن در پاسخ‌گویی به آنها یا ناتوان بوده و یا از توانایی لازم برای اقناع مخالفان برخوردار نبوده‌اند. نگاهی گذرا به مجادلات فکری و مباحث نظری به عنوان نمونه میان علمای موافق و مخالف مشروطه به وضوح "مسئله" بودن مردم‌سالاری را نمایان می‌سازد. مفهوم مشروطه و مفاهیم پایه آن همچون قانون، پارلمان، آزادی و برابری، در این مجادلات مورد اثبات و انکار آنان قرار می‌گرفت و هر یک از دو طرف بر موضع خود استدلال ارائه می‌کرد. این موضع‌گیری‌ها که در بخش بعدی مقاله اشاره می‌شود، این پرسش اصلی را در کانون مباحث اجتهادی علما قرار می‌دهد که آیا اسلام مردم‌سالاری - به مفهومی که بیان خواهد شد- را به رسمیت می‌شناسد؟ آیا می‌توان از سنت فکری گذشته بر مردم‌سالاری استدلال نمود؟

صرف نظر از مجادلات فکری مذکور در جریان مشروطه، حوادث و تحولات مشروطه و در نهایت ناکامی مشروطه نیز "مسئله" بودن مردم‌سالاری را به لحاظ عملی آشکار ساخت. مقصود از "مسئله عملی" نمایان شدن فقدان زمینه‌ها و شرایط لازم برای تحقق عملی مشروطه و نظام مردم‌سالار در ایران در آن دوران است. مشروطه اگرچه حرکتی داخلی به حساب می‌آید، اما تردیدی نیست که از شرایط و عوامل خارجی نیز تأثیر پذیرفته است. در حالی که همسایگی ایران با دو کشور در حال انقلاب یعنی روسیه و ترکیه عثمانی، پیوند‌های ایرانی‌ها با مصر و هندوستان و آگاهی از رویداد‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی در ژاپن و چین،

همگی در تقویت این جنبش مؤثر بودند،^(۳) اما به زودی نامتقارن بودن ایران آن زمان با کشورهای مذکور و دیگر کشورها از نظر شرایط سیاسی و اجتماعی لازم برای تحقق مشروطیت آشکار گردید؛ شرایط و زمینه‌هایی که به سرعت زایش دولت مطلقه را بدنبال داشت. شکل‌گیری دولت مطلقه در کنار تحقق صوری و نمادین مظاهری از مردم سالاری همچون پارلمان و قانون اساسی، پرسش از امکان و امتناع مردم سالاری در ایران را دوباره مورد تأکید قرار داد. دو پرسش مذکور از اهمیت بنیادین در تاریخ فکر و اندیشه سیاسی در ایران معاصر برخوردار می‌باشند. به نظرمی رسد، بیشتر دو دسته از اندیشمندان ایرانی به این دو پرسش پرداخته‌اند. در حالی که فقها و اندیشمندان دینی به پرسش نخست توجه بیشتری نشان داده‌اند، نظریه پردازان حوزه علوم انسانی بویژه جامعه‌شناسان و عالمان علم سیاست به پرسش دوم بیشتر پرداخته‌اند. با توجه به موضوع مقاله حاضر، در ادامه تنها به بررسی پاسخ‌های ارائه شده از سوی فقها و با روش استدلالی اجتهادی به مسأله مردم سالاری و نسبت آن با مبانی دینی و سنت فکری اسلامی می‌پردازیم.

۲- اجتهاد و پاسخ‌های فقهی به مسأله مردم سالاری

همان طوری که اشاره شد، نسبت اسلام و مردم سالاری در ایران معاصر، یکی از مجادلات فقهی اساسی به حساب می‌آید. در نگاهی گذرا به این مجادلات، به نظر می‌رسد بتوان پاسخ‌های ارائه شده به این مسأله را در سه پاسخ صورت‌بندی کرد.

۱-۲- اجتهاد و مشروطه اسلامی

مشروطه اسلامی نخستین پاسخی است که با روش اجتهادی به مسأله مردم سالاری ارائه شده است. در جریان مشروطیت، برخی از فقه‌های شیعه با فاصله گرفتن از نظریه دیرین سلطنت و نظم سلطانی، با بکارگیری اجتهاد و استخدام و شکوفا ساختن قابلیت‌های مکنون در اجتهاد شیعی، نظریه مشروطه اسلامی را به عنوان نظریه بدیل مطرح نمودند. بی‌تردید، در این میان، محقق نائینی از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. اگرچه تاکنون اندیشه سیاسی وی از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است، در مقاله حاضر تنها به ارتباط اجتهاد و نظریه پردازی وی در راستای پاسخ‌گویی به مسأله مردم سالاری پرداخته می‌شود.

محقق نائینی که به لحاظ روش‌شناختی به مکتب اصولی در فقه شیعه تعلق دارد، با

استخدام سازوکارهای مکنون در این روش شناسی به ویژه اصل ضرورت هماهنگی اجتهاد با شرایط زمانی و مکانی، درصد اثبات سازگاری مشروطیت و مؤلفه‌های دموکراتیک آن با شریعت و آموزه‌های دینی است. مهمترین دستاورد اجتهادی وی را در این راستا می‌توان "تفکیک قوانین شرعی از قوانین عرفی" و اثبات مشروعیت "قانون‌گذاری بشری"، دانست. در ادامه با توضیح دیدگاه وی در این باره، نخستین پاسخ فقهی به مسأله مردم‌سالاری را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فهم دیدگاه نائینی مستلزم دقت در فقرات اندیشه وی است که به خوبی می‌توان به عنوان نمونه در عبارات زیر درباره اقسام وظایف مربوط به سیاست و حکومت ملاحظه کرد:

"مجموع وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امورامت، خواه دستورات اولیه... و یا ثانویه... علی‌کل تقدیر خارج از دو قسم نخواهد بود؛ چه بالضرورة منصوصاتی است که وظیفه عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است و یا غیرمنصوصاتی است که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج در تحت ضابطه خاص و میزان منصوص غیر معین و به نظر وترجیح ولی نوعی موکول است".^(۴)

در این فقرات به وضوح میان دودسته از احکام و قوانین تفکیک می‌شود؛ احکام و قوانینی که در شریعت بیان شده‌اند و احکام و قوانینی که در شریعت بیان نشده‌اند و به اعتقاد نائینی به ولی نوعی واگذار شده‌اند. از نظر وی قسم اول "به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر نبوده" و همواره ثابت می‌باشند، اما قسم دوم "تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار بوده" و بنابراین قابل تغییر می‌باشند.^(۵) بر این اساس، می‌توان قوانین را به دو دسته ثابت و متغیر نیز تقسیم نمود و بدین ترتیب تلاش نائینی برای سرریان بخشی از قوانین مورد نیاز زندگی انسان به حوزه امور عرفی، نوعی و متغیر را مشاهده کرد. در نتیجه سیاست در نگاه نائینی به تمامه در حوزه امور شرعی قرار نمی‌گیرد و نوعی واگذاری به حوزه امور عرفی برسمیت شناخته می‌شود.

یکی از مهمترین پیامدهای تفکیک قانون شرعی از قانون عرفی، امکان اثبات مشروعیت "قانون‌گذاری بشری" بر اساس معیار "مصلحت" از سوی "شورای نمایندگان" و بر مبنای "رای اکثریت" آنان است که توجه به این مفاهیم ظرفیت خاص این نظریه را نسبت به برخی از مؤلفه‌های مردم‌سالاری نشان می‌دهد. از این رو، بررسی نظریه وی مستلزم بررسی تلاش

اجتهادی وی در اثبات مشروعیت این مفاهیم است.

محقق نائینی در اثبات مشروعیت قانون گذاری بشری با تکیه بر آموزه تفکیک امر شرعی از امر عرفی، به طور خاص به دو دلیل فقهی استناد می کند: مقدمه واجب و حسیبه. از نظر نائینی، از آنجا که "حفظ نظام و صیانت اساس محدودیت و مسئولیت سلطنت غاصبه [متوقف بر قانون است، و] خوب آن [از بدیهیات و عدم اندراجش... در تشریح و بدعت مقابله با دستگاه نبوت ظاهر و هویدا است."^(۶) بر این اساس، می توان قانون گذاری بشری در امور عرفی و غیر منصوصات را مقدمه حفظ نظم دانست و همان طوری که حفظ نظم واجب است، مقدمه آن یعنی قانون گذاری نیز واجب می باشد. علاوه بر این، وی با تفکیک مذکور و طرح قانون گذاری در امور عرفی و غیر منصوصات، نتیجه می گیرد که "قانون متکفل وظیفه نسخ و تغییر قوانین به این قسم دوم مخصوص [غیر منصوصات بوده] و... صحیح و لازم و برطبق وظیفه حسیبه است."^(۷) بر این اساس، از باب حسیبه، بر مسلمانان واجب است به تنظیم قوانین لازم برای برقراری نظم و حفظ آن پردازند.

گام بعدی در اندیشه نائینی، اثبات مشروعیت نهاد قانون گذاری یعنی مجلس نمایندگان است. وی در این راستا از مفهوم شورا در اندیشه سیاسی اسلام بهره می گیرد. از نظری، مجلس شورای ملی در کنار قانون، دومین رکن سلطنت مشروطه است:

"دوم - استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله به گماشتن هیأت مسدده رادعه ناظره از عقلا و دانایان مملکت خیر خواهان ملت که به حقوق مشترکه بین الملل هم خبیر و به وظایف سیاسی عصر هم آگاه باشند، برای محاسبه و مراقبه و نظارت در اقامه وظایف لازمه نوعیه و جلوگیری از هرگونه تعدی و تفریط [است] و مبعوثان ملت و قوه علمیه مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای ملی مجمع رسمی ایشان است."^(۸)

محقق نائینی با اشاره به چنین جایگاه هی برای مجلس نمایندگان، برای اثبات مشروعیت آن به آیات قرآن و سنت استناد می کند. وی در این خصوص در استدلال به آیات شورا می نویسد:

"دلالت آیه مبارکه: و مشاورهم فی الامر، که عقل کل و نفس عصمت [پیامبر ﷺ] را بدان مخاطب [قرارداده] و به مشورت با عقلای امت

مكلف فرموده‌اند، بر این مطلب در کمال بداهت و ظهور است، چه بالضروره معلوم است، مرجع ضمیر [هم] جمیع نوع امت و قاطبه مهاجرین و انصار است، نه اشخاص خاصه... ودلالت کلمه فی الامر... بر اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهره کلیه امور سیاسی است، هم در غایت وضوح [است]، و خروج احکام الهیه از این موضوع از باب تخصص است، نه تخصیص و آیه مبارکه: و امرهم شوری بینهم اگرچه فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد، لکن دلالتش بر آنکه وضع امور نوعیه بر آن است که به مشورت نوع برگزار شود در کمال ظهور است.^(۹)

دقت در استدلال مذکور به وضوح شیوه اجتهادی وی را آشکار می‌سازد. نائینی در این شیوه با استناد به دلالت الفاظ بکار رفته در این آیات تلاش می‌کند ظهور را ثابت کرده از این طریق، مشروعیت شورای نمایندگان در امور نوعیه را توضیح دهد. علاوه بر این، به اعتقاد وی، در سنت نیز دلالت گفتار پیامبر ﷺ به صحابه با این مضمون که اشیروا علی اصحابی، بروجوب شورا و سیره حضرت در عمل به آن وعدم تخطی خلفای نخستین از این سیره مقدسه معلوم است.^(۱۰)

بدین ترتیب، نائینی با روش اجتهادی پس از تفکیک امور شرعی از امور نوعی و عرفی، مشروعیت قانونگذاری مجلس شورای ملی را در مورد دسته دوم ثابت می‌کند و از این طریق گام دوم را در پذیرش برخی از مؤلفه‌های مردم‌سالاری در اندیشه خود برمی‌دارد. گام سوم در این راستا، اثبات مشروعیت ساز و کار "رأی اکثریت" است که مجلس شورای ملی بر اساس آن تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری می‌کند. وی در این باره به اصل عقلایی رجحان اکثریت براقلیت، اصل حفظ نظام و در نهایت سنت و سیره پیامبر ﷺ استناد می‌کند:

"لازمه اساس شوریتی که دانستی به نص کتاب ثابت است، اخذ به ترجیحات است عند التعارض، اکثریت، عند الدوران، اقوای مرجحات نوعیه و اخذ طرف اکثر عقلاً ارجح از اخذ به شاذ است و عموم تعلیل وارد در مقبوله عمر بن حنظله هم، مشعر به آن است و با اختلاف آرا و تساوی در جهات مشروعیت، حفظاً للنظام متعین و ملزمش همان ادله داله بر لزوم حفظ نظام است فعلاوه بر همه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت ﷺ با آراء اکثر اصحاب در مواقع عدیده."^(۱۱)

با توجه به آنچه که به اختصار در توضیح تلاش اجتهادی نائینی گذشت، می‌توان برخی

از مؤلفه‌های مردم‌سالاری را مشاهده کرد. بی‌تردید پذیرش مردم‌سالاری مستلزم پذیرش حق قانون‌گذاری آنان در امور عمومی خود به عنوان مهمترین جلوه حق حاکمیت است، که در تلاش اجتهادی نائینی با تفکیک امور شرعی از امور نوعی، این امر به رسمیت شناخته می‌شود. از آنجا که مردم این حق را می‌توانند به نمایندگان خود واگذار نمایند و گونه‌ای از مردم‌سالاری را که به مردم‌سالاری نمایندگی و غیرمستقیم شهرت یافته، تأسیس نمایند. در گام دوم اجتهاد نائینی، مشروعیت نهاد مجلس شورای ملی مورد توجه قرار گرفته و بر آن استدلال می‌شود. و در نهایت در گام سوم، ساز و کار تصمیم‌گیری در این نهاد مورد توجه قرار گرفته، با استدلال‌های فقهی مشروعیت آن نیز ثابت گردیده، بدین ترتیب رأی اکثریت به عنوان رایج‌ترین ساز و کار تصمیم‌گیری در نظام‌های مردم‌سالار پذیرفته می‌شود.

بررسی تلاش محقق نائینی در بکارگیری اجتهاد در پاسخ‌دهی به مسأله مردم‌سالاری که به درستی می‌توان آن را یکی از مهمترین تلاش‌های اجتهادی در این زمینه دانست، نشان می‌دهد که این تلاش به رغم برخورداری از نقاط قوت متعدد، نمی‌تواند با موفقیت کامل به این مسأله پاسخ دهد. اثبات این مدعا نیازمند توضیح دو نکته اساسی است:

۱. تلاش اجتهادی محقق نائینی در بهترین حالت، مردم‌سالاری را در سطح قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری مورد توجه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، این تلاش مردم‌سالاری را به سطح خاصی تنزل می‌دهد و از این جهت برداشتی تقلیل‌گرایانه از مردم‌سالاری را ارائه می‌کند. تقلیل‌گرایانه بودن این برداشت از مردم‌سالاری، از این روست که به سطح دیگران - که مهم‌تر نیز به نظر می‌رسد - توجه نمی‌کند. سطح دیگر مردم‌سالاری، سطح نظام‌سازی است. مقصود از نظام‌سازی، فرایندی است که در آن مردم به طور مستقیم و یا غیرمستقیم نظام سیاسی را تأسیس و حاکم را انتخاب می‌کنند. اگر چه همان طوری که فیلیپ گرین به درستی دموکراسی را مفهومی بحث‌برانگیز و فوق‌العاده مبهم معرفی می‌کند،^(۱۳) می‌توان گفت که در ریشه تمام تعاریف دموکراسی، هر چند هم نامشخص و پیچیده باشد، ایده قدرت جمعی و وضعیتی نهفته است که در آن قدرت و شاید اقتدار نیز به مردم متکی است.^(۱۴) بدین ترتیب، جوهر مردم‌سالاری تکیه قدرت بر مردم است که در دو سطح نظام‌سازی و تصمیم‌گیری نمایان می‌گردد. نخستین عرصه مشارکت جمعی مردم در تأسیس نظام سیاسی است که پس از آن عرصه قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری جمعی نیز فرا می‌رسد. بر این اساس نظریه سلطنت

مشروطه تنها در عرصه قانون گذاری و تصمیم گیری جمعی تلاش اجتهادی قابل توجهی را انجام داده است و نسبت به دیگر عرصه آن تلاشی صورت نمی گیرد.

۲. تلاش اجتهادی محقق نائینی در پاسخ به مسأله مردم سالاری در سطح قانون گذاری اگرچه تلاش بسیار مهم و قابل توجهی است، اما به نظرمی رسد با مشکل بسیار مهمی نیز روبرو می باشد. این تلاش همان طوری که گذشت، بر اساس ایده تفکیک امور شرعی از امور عرفی صورت می گیرد. این ایده خود با پرسش های متعددی روبرو می باشد: آیا اساساً چنین تفکیکی امکان پذیر است؟ در صورت امکان، چگونه می توان قانون گذاری در این دو عرصه را با یکدیگر سازگار و هماهنگ نمود؟ آیا اساساً این سازگاری ضروری است؟ در این صورت، آیا این سازگاری ممکن است؟ و به هر حال، مبانی فقهی مورد استناد کدام است؟

اگرچه نائینی، در تفتن به این پرسش ها بر این باور است که "وقوع انتخاب و مداخله منتخبین به اذن مجتهد نافذ الحکومه و یا اشمال هیأت مبعوثان به طور اطراد و وصیت بر عده ای از مجتهدین عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره" موجب رعایت "تمام جهات و احتیاطات"^(۱۴) می شود و بدین ترتیب با استخدام اصل فقهی "احتیاط" تلاش می شود به برخی از این پرسش ها پاسخ دهد، اما به نظر می رسد رابطه نظر نظارتی مجتهدان با نظر کارشناسی نمایندگان به وضوح در این نظریه مطرح نشده است. آیا در این نظریه، تقدم نظر مجتهدان بر نمایندگان پذیرفته می شود؟ و در چه شرایطی؟ آیا پذیرش این تقدم با ایده اساسی وی در زمینه "شورویت" نظام قابل جمع می باشد یا خیر؟ ... و پرسش هایی از این قبیل. با دقت در نظریه مذکور، پاسخ روشن و مستدلی را نمی توان پیدا کرد. به همین دلیل، به نظر می رسد اجتهاد شیعی همچنان نیاز مند تلاش بیشتری در پاسخ به این پرسش ها می باشد که در ادامه به بررسی برخی از تلاش های بعدی می پردازیم.

۲-۲-۲- اجتهاد و جمهوری اسلامی

طرح نظریه جمهوری اسلامی از سوی امام خمینی، یکی دیگر از مهمترین پاسخ های ارائه شده به مسأله مردم سالاری در دوران معاصر در ایران است. این نظریه نیز از سوی یک فقیه و با روش اجتهادی ارائه شده است و از این رو، می توان به بررسی چگونگی بکارگیری روش اجتهادی در این نظریه در راستای پاسخ دهی به مسأله مردم سالاری پرداخت.

طرح جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی امام، با گذار از سلطنت و سلطنت مشروطه صورت

می‌گیرد. وی در رد سلطنت می‌گوید:

"من مخالف اصل سلطنت ورژیم شاهنشاهی ایران هستم، به دلیل اینکه اساساً سلطنت، نوع حکومتی است که متکی به آراء ملت نیست، بلکه شخصی به زور سرنیزه به سرکار می‌آید و سپس با همین سرنیزه مقام زمامدار را درخاندان خود به صورت یک حق قانونی برمبنای توارث بر مردم تحمیل می‌کند."^(۱۵)

ویا در توضیح تفاوت نظام سلطنتی با جمهوری اسلامی می‌گوید:

"فرق بین جمهوری اسلامی و شاهنشاهی این است که جمهوری اسلامی از مردم است و جمهوری اسلامی رهین همین مردم عادی کشور است. شاهنشاهی می‌گفت نه، من این طور نیستم که به مردم کار داشته باشم، ما خودمان باید کارها را [انجام دهیم]، مردم باید تحت سلطه ما باشند."^(۱۶)

همان طوری که ملاحظه می‌شود، در نقد نظام سلطنتی، عدم مبتنی بودن بر آراء مردم به عنوان مهمترین دلیل مورد تأکید قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که وی دغدغه حکومت مردم سالار دارد. به دیگر سخن، امام خمینی در گذار از الگوی سلطنت به مردم سالاری توجه دارد و تلاش می‌کند در طرح جمهوری اسلامی بر آراء مردم تأکید نماید. به گفته وی :

"اینجا آراء ملت حکومت می‌کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است. و تخلف از حکم ملت برای هیچیک از ما جایز نیست و امکان ندارد."^(۱۷)

تکیه بر آراء مردم مهمترین آموزه ای است که ما را به دریافت امام از مردم سالاری نزدیک می‌سازد. در این دریافت، امام بر حق مردم در تعیین سرنوشت خود تأکید نموده، اما به این نکته نیز توجه دارد که این مردم سالاری با مردم سالاری غربی تفاوت اساسی دارد. به همین دلیل، ضمن تأکید بر مردم سالاری تفاوت آن را نیز با مردم سالاری غربی گوشزد می‌کند:

"ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست، مشابه باشد. اما آن دموکراسی‌ای که ما می‌خواهیم بوجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل تر از دموکراسی غرب است."^(۱۸)

دقت در این سخن و سخنان متعدد دیگر، این واقعیت را آشکار می‌سازد که طرح جمهوری اسلامی از سوی امام با دغدغه پاسخ‌گویی به مسأله مردم سالاری بوده است و از این رو، نسبت

به مشروطه ارتباط نزدیک تری با این مسأله پیدا می کند. این واقعیت نشان دهنده این است که در این نظریه، انتظاری رود که ظرفیت بیشتری برای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری وجود داشته باشد که بررسی آن را پس از توضیح مفهوم جمهوری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی و تبیین تلاش اجتهادی وی برای اثبات مشروعیت آن دنبال می کنیم.

جمهوری اسلامی که برای اولین بار از سوی امام در پاسخ به خبرنگاران در پاریس مطرح گردید، اصطلاحی ترکیبی است که فهم معنای آن مستلزم فهم معنای دو مؤلفه آن یعنی جمهوری و اسلامی است. امام خمینی خود در پاسخ به پرسش های مکرر و دقیق خبرنگاران به این مؤلفه ها این گونه اشاره می کند:

"اما جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری است، لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام باشد. اینکه ما جمهوری اسلامی می گوئیم برای این است که هم شرایط منتخب وهم احکامی که در ایران جاری می شود، آنها بر اسلام متکی است. لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا است."^(۱۹)

و نیز در جایی دیگر می نویسد:

"حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عمومی ملت تعیین خواهد گردید. به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی به آراء ملت."^(۲۰)

دقت در فقرات مذکور، مقصود از جمهوریت و اسلامیت را نمایان می سازد: جمهوریت به معنای "متکی بودن بر آراء عمومی مردم" و اسلامیت به معنای "مبتنی بودن بر قانون الهی". بر اساس این تجزیه مفهومی، در نتیجه می توان جمهوری اسلامی را در اندیشه سیاسی امام خمینی، الگویی از نظام سیاسی دانست که در آن بر مبنای قانون الهی، مردم ساختار نظام سیاسی را شکل می دهند.

پس از اشاره به مفهوم جمهوری اسلامی، آنچه که از دیدگاه نوشتار حاضر اهمیت دارد، تبیین تلاش اجتهادی امام خمینی در طرح این نظریه در راستای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری است. در یک نگاه کلی به نظر می رسد بتوان این تلاش را به تفکیک در دو سطح تبیین و سپس بررسی نمود:

۱- اجتهاد، جمهوریت و مردم سالاری در سطح نظام سازی

همان طوری که گذشت، مسأله مردم سالاری قبل از آنکه در سطح تصمیم گیری مطرح شود، باید در سطح نظام سازی مورد توجه قرار گیرد. مقصود از نظام سازی، فرایندی است که در آن نظام سیاسی شکل می گیرد. در این فرایند، مردم سالاری با توجه به نقش و جایگاه مردم در تأسیس نظام سیاسی مورد بررسی قرار می گیرد. به نظر می رسد امام خمینی، به این سطح از مردم سالاری توجه نموده است و نقش و جایگاه مردم را در تأسیس نظام سیاسی با روش اجتهادی خود مورد بررسی قرار داده است. تبیین دیدگاه وی در این باره مستلزم تبیین دیدگاه وی درباره رابطه نظریه ولایت فقیه و جمهوری اسلامی است.

امام خمینی با اعتقاد به اینکه حکومت در دوره غیبت شعبه ای از ولایت معصومان است و الهی دانستن منشأ مشروعیت این حکومت، شیوه روی کار آمدن حاکم و تأسیس حکومت در دوره حضور و غیبت را "نصب" معرفی کرده، تنها تفاوت آن را در عام بودن آن در دوران حضور و خاص بودن در دوران غیبت می داند. در دوران حضور به گفته وی :

"خدای تبارک و تعالی آن حضرت [پیامبر ﷺ] را خلیفه قرار داده است. خلیفه الله فی الارض؛ نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود... رسول الله ﷺ به حکم قانون و به تبعیت از قانون [الهی] حضرت امیر المومنین را به خلافت تعیین کرد."^(۲۱)

اما در دوران غیبت :

"...اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟... اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب الزمان موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده بیشماری از فقها عصر ما موجود است."^(۲۲)

و بدین ترتیب از نظر وی در عصر غیبت، حاکم شخص معینی نیست، روی عنوان "عالم عادل" است.^(۲۳)

بدین ترتیب، امام خمینی حکومت مشروع را در دوران غیبت در قالب نظریه ولایت فقیه

توضیح داده و با روش اجتهادی تلاش می کند با مراجعه به روایات متعددی این نظریه را اثبات نماید. وی پس از بررسی روایات - که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می کنیم - در نتیجه گیری خود می نویسد:

" پس از آنچه گذشت، ثابت گردید ولایت فقها از سوی معصومین - علیهم السلام - در تمام اموری که در آنها ولایت معصومین از حیث حاکم بودن آنها بر امت ثابت شده، است."^(۲۴)

پرسی که دقت در فقرات فوق فراروی ما قرار می دهد، این است که در این صورت چه نسبتی میان نظریه ولایت فقیه و جمهوریت در اندیشه فقهی امام برقراری باشد؟ اگرچه تاکنون دیدگاه های مختلفی در پاسخ به این پرسش مطرح شده است^(۲۵)، به نظر می رسد بتوان با مراجعه به سخنان امام، نقش مردم در نظام سازی را در "اذن دهی وروایی بخشی" به فقیه واجد شرایط دانست. امام خمینی در پاسخ به این پرسش که "در چه صورت فقیه جامع شرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟" می نویسد:

" ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولى امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین."^(۲۶)

در این استفتاء - که بی تردید همچون فتوی حاصل اجتهاد وی تلقی می گردد - تلاشی اجتهادی برای سازگاری نظریه ولایت فقیه با جمهوریت در سطح نظام سازی صورت گرفته است. همان طوری که ملاحظه می شود در این تلاش، از سویی ایده مشروعیت الهی فقیه جامع شرایط مطرح گردیده، از سوی دیگر، روی کار آمدن و تأسیس نظام سیاسی منوط به اذن اکثریت مردم دانسته شده است و مشروعیت این رأی اکثریت با ارجاع به مفهوم بیعت توضیح داده شده است. بنابراین، اگرچه رأی مردم بر اساس این دیدگاه مشروعیت آور به حساب نمی آید و با رأی اکثریت، مشروعیت به فقیه واجد شرایط به عنوان حاکم اسلامی منتقل نمی گردد، اما چنین فردی در صورتی می تواند حکومت تشکیل دهد که رأی اکثریت موافق وی باشد. درجایی دیگر، امام خمینی از واژه "نفوذ" که مفهومی فقهی - حقوقی دارد استفاده کرده است. وی در نامه ای به رئیس مجلس خبرگان در نهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ می نویسد:

"اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را برعهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی^۱ منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است."^(۲۷)

در این عبارات، امام به فرایند انتخاب غیرمستقیم رهبر از سوی مردم و نقش مردم اشاره کرده، نفوذ و روایی حکم وی را منوط به انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان به نمایندگی از مردم می داند. بر این اساس، تنها در چنین فرایندی فقیه واجد شرایط حق فرمان دادن را پیدا کرده، فرمان وی برخوردار از وصف نفوذ و روایی می گردد.

با توجه به آنچه گذشت، ظرفیت تلاش اجتهادی امام خمینی نسبت به مردم سالاری در سطح نظام سازی آشکار گردید. در این تلاش ضمن تأکید بر ایده مشروعیت الهی فقیه واجد شرایط، رأی اکثریت مردم به عنوان سازوکار اساسی تأسیس نظام سیاسی پذیرفته می شود و در دستگاه اجتهادی امام بر مشروعیت آن استدلال می شود. در ادامه به بررسی ظرفیت این نظریه در سطح تصمیم گیری می پردازیم.

۲- اجتهاد، جمهوریت و مردم سالاری در سطح تصمیم گیری

بی تردید تصمیم گیری به معنای وسیع و قانون گذاری به معنای خاص، از اهمیت بسیار زیادی پس از نظام سازی برخوردار می باشد. در این سطح مردم سالاری به مفهوم پذیرش نقش مردم در تصمیم گیری های کلان و قانون گذاری است. در نظریه جمهوری اسلامی چنین حقی برای مردم به رسمیت شناخته شده، به شکل مستقیم در همه پرسی ها و انتخاب و شکل دهی به نهاد ریاست جمهوری و مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا و به شکل غیرمستقیم در فرایند قانون گذاری از طریق نمایندگان مطرح شده است. این موارد نیز ظرفیت مناسب این نظریه را نسبت به برخی از مؤلفه های مردم سالاری در سطح تصمیم گیری و قانون گذاری نشان می دهد. در اینجا نیز لازم است به بررسی تلاش اجتهادی امام پردازیم.

در سطح تصمیم گیری و قانون گذاری، مهمترین تلاش اجتهادی امام خمینی را می توان در بحث نسبت شریعت و قانون مشاهده کرد. از آنجا که در اندیشه امام، حکومت اسلامی نظامی است ملهم و منبعث از وحی الهی که در تمام زمینه ها از قانون الهی مدد می گیرد،^(۲۸) بی

تردید شریعت پایه و مبنای تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری تلقی می‌گردد. در نتیجه تمامی تصمیم‌گیری‌ها و قانونگذاری‌ها - خواه قانون اساسی و خواه قانون عادی - باید بر اساس شریعت صورت گیرد. به همین دلیل، در این نظریه بوجود نهادی به نام "شورای نگهبان" تأکید می‌گردد. طبیعی است که در این صورت امکان اختلاف نظر نمایندگان مجلس با شورای مذکور وجود داشته، در چنین مواردی نوعی ناسازگاری میان برخی مصوبات مجلس و فهم اجتهادی مجتهدان شورای نگهبان به نظر می‌رسد. بروز برخی مسائل و مشکلات در این زمینه، پرسش از نسبت شریعت و قانون را به پرسشی اساسی تبدیل ساخت و امام خمینی را به ارائه پاسخ با تکیه بردستگاه فقهی و اجتهادی خود واداشت. در این تلاش، به طور خاص دو راهکار را می‌توان مشاهده کرد: استناد به آموزه احکام ثانوی و احکام حکومتی. وی در باره راهکار نخست خطاب به نمایندگان مجلس می‌گوید:

"احکام ثانویه برای همین وضع شده است که گاهی یک مسأله در جامعه‌ها پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه‌ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است، منتها احکام ثانویه الهی است."^(۳۹)

بکارگیری احکام ثانویه که هم آموزه‌ای شرعی و فقهی است و هم می‌تواند زمینه‌های لازم برای وضع قوانین موردنیاز را فراهم سازد، اگرچه راهکار شرعی و در عین حال برطرف کننده نیازها تلقی می‌گردد، اما راهکاری است که تنها در موارد "اضطرار" قابل بکارگیری است. از این رو ممکن است در حالت عدم اضطرار نیز وضع قانون خاصی لازم به نظر رسد. به همین دلیل در این موارد که معیار "مصلحت" از اهمیت اساسی برخوردار می‌باشد، راهکار حکم حکومتی را در تلاش اجتهادی امام خمینی به دنبال داشته است. وی در حکمی که صادر نموده است، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌نویسد:

"آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل و یا ترک آن موجب اختلال نظام می‌شود و آنچه ضرورت دارد که ترک یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل و ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص به وسیله اکثریت وکلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن مادام که موضوع محقق است و پس از رفع موضوع خود به خود لغو می‌شود، مجازند در تصویب و اجرای آن"^(۴۰)

در این حکم امام در جایگاه یک فقیه برخوردار از ولایت سیاسی و به عنوان مصداقی از جواز صدور حکم حکومتی بر مبنای مصلحت، تشخیص موارد اضطرار را بر عهده نمایندگان مجلس قرار می‌دهد. این نگرش مبتنی بر نگاه خاص امام خمینی نسبت به حکومت است که بر اساس آن "حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است."^(۳۱)

بنابراین می‌توان تلاش اجتهادی امام خمینی را در سطح تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری در ارائه دو راهکار فقهی احکام ثانویه در صورت "اضطرار" و احکام حکومتی در صورت "مصلحت" خلاصه کرد. این تلاش راهکارهای لازم و در عین حال شرعی را برای قانون‌گذاری فراتراز احکام فرعی را فراهم می‌سازد.

پس از تبیین تلاش اجتهادی امام خمینی در پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری با طرح نظریه جمهوری اسلامی، می‌توان به ارزیابی آن پرداخت. در یک نگاه کلی، می‌توان در مقایسه با نظریه مشروطه اسلامی، نظریه جمهوری اسلامی را موفق‌تر دانست. این نظریه، مردم‌سالاری را تنها در سطح تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری مورد توجه قرار نداده، بلکه در سطح نظام‌سازی نیز تلاش اجتهادی خود را بکار گرفته است. از این رو، این نظریه در پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری از موفقیت بیشتری برخوردار می‌باشد. با این وجود، به نظر می‌رسد، این نظریه نیز با پرسش‌هایی مهم روبرو بوده که پاسخ‌گویی به آنها مستلزم تلاش اجتهادی مضاعفی است. در ادامه به برخی از این پرسش‌ها و مسائل نظری فراروی نظریه جمهوری اسلامی از جهت پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری اشاره می‌کنیم.

۱- جمهوری اسلامی و برداشت تقلیل‌گرایانه از مردم‌سالاری

به نظری رسد نظریه جمهوری اسلامی مبتنی بر برداشتی خاص از مردم‌سالاری است که بر اساس آن مردم‌سالاری نه به عنوان یک الگوی نظام سیاسی مبتنی بر فلسفه سیاسی خاص، بلکه به عنوان یک روش حکومتداری مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که از میان دو برداشت متداول از مردم‌سالاری، جمهوری اسلامی با یکی از آنها سازگار می‌نماید. یکی از نویسندگان از این دو برداشت به دو رهیافت در مردم‌سالاری تعبیر نموده است. به گفته وی:

"رهیافت اول به نوعی از نظام سیاسی و طرز تلقی در خصوص روش و شیوه

زندگی سیاسی مردم معطوف است اما رهیافت دوم به مردم سالاری از زاویه فلسفه اجتماعی و ارزش های خاصی که آن ایدئولوژی ایجاد می کند، معطوف می باشد.^{۳۳)}

همان طوری که ملاحظه می شود، نظریه جمهوری اسلامی با رهیافت نخست سازگاری دارد. اگر مردم سالاری را صرفاً یک روش و شیوه اداره زندگی سیاسی بدانیم که در آن مشارکت مردم در این اداره به رسمیت شناخته می شود، در این صورت می توان با اتخاذ این روش جامعه سیاسی اسلامی را نیز اداره کرد. اما اگر مردم سالاری را الگویی از نظام سیاسی مبتنی بر فلسفه اجتماعی و ایدئولوژی سیاسی خاص و در نتیجه بر مبنای ارزش های خاص تلقی نمائیم، بی تردید جمهوری اسلامی نمی تواند با این رهیافت در سازگاری کامل قرار گیرد. پرواضح است که ارزش هایی همچون اومانیسیم، عقلانیت سکولار و... در حوزه سیاسی با اسلام و ارزش های سیاسی آن سازگاری نخواهد داشت.

اگر چه به لحاظ انتزاعی بتوان روش حکومت داری از ارزش های پایه آن تفکیک نمود، به نظر می رسد ارتباط و پیوند تنگاتنگ ارزش و روش حداقل به لحاظ عملی، چنین تفکیکی را دشوار می سازد. علاوه بر این، تردیدی نیست مردم سالاری حتی آنگاه که به عنوان یک روش نگرین شده، در شرایط و وضعیت سیاسی اجتماعی و فرهنگی خاصی شکل گرفته و از این جهت تحت تأثیر این شرایط قرار گرفته است. از این رو، تفکیک روش از ارزش در مردم سالاری را اگر نه ممتنع، حداقل دشوار می سازد. این ملاحظات ما را با این واقعیت روبرو می سازد که تلقی مردم سالاری به عنوان یک روش اگر چه در شرایط کنونی کارآمد می نماید، اما یک برداشتی تقلیل گرایانه را از مردم سالاری در برابر ما قرار می دهد. این برداشت حداکثر جمهوری اسلامی را به برداشتی صوری از جمهوریت و مردم سالاری سوق می دهد که گاه از آن به مردم سالاری سیاسی و یا مینی مالیستی نیز تعبیر می گردد.

با توجه به این مشکل تئوریک، به نظر می رسد تلاش اجتهادی مضاعفی در این باره ضروری به نظر می رسد؛ تلاشی که طلیعه آن را می توان در اندیشه سیاسی امام خمینی مشاهده کرد اما به نظر می رسد که کمتر مورد توجه فقها و محافل حوزوی قرار گرفته است. دقت در سخنانی از این قبیل که "ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی هایی که در غرب هست، مشابه باشد اما آن دموکراسی که ما می خواهیم بوجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام

کامل تر از دموکراسی غرب است"^(۳۳) چنین ایده ای را نوید می‌داد و طرح نظریه "مردم‌سالاری دینی" در سالهای اخیر آن را تقویت می‌کند، اما به نظر می‌رسد این ایده میمون کمتر به لباس اجتهاد در آمده است. بی تردید با تلاش اجتهادی می‌توان انتظار داشت در رویکردی فعال و نه انفعالی مسأله مردم‌سالاری مورد توجه قرار گرفته، با واکاوی متون و منابع دینی، ظرفیت‌های مکنون در این متون و منابع را بکار گرفته، براساس آنها نظریه پردازی نمود. پیش فرض اساسی این گونه نظریه پردازی نابسندگی فقه سیاسی موجود و ضرورت ارتقاء جایگاه معرفتی آن ازدانش بیان احکام شرعی ناظر به زندگی سیاسی به گونه ای ازدانش سیاسی اسلامی است که با تکیه بر نظریه پردازی خود و پیوند اجتهاد و "عمل سیاسی" به بیان احکام شرعی مذکور می‌پردازد. نگارنده بر این باور است که این منابع و متون برخوردار از چنین ظرفیتی هستند و اجتهاد نیز امکان استخراج این ظرفیت را دارا می‌باشد. به عنوان نمونه، می‌توان در این بحث به ظرفیت تئوریک آموزه "شورا" در اندیشه سیاسی اسلام اشاره نمود که کمتر از این جهت مورد توجه قرار گرفته است.^(۳۴)

تذکر این نکته در اینجا لازم به نظر می‌رسد که قصد نگارنده اثبات منطقه انحصاری برای فقها و مجتهدین در بحث نظریه پردازی درباره مردم‌سالاری نبوده، بلکه اشاره به امکان بکارگیری اجتهاد در پاسخ‌گویی به این مسأله از سویی و تبیین برخی از مشکلات و الزامات آن از سوی دیگر است. بر این اساس، می‌توان این مسأله را با رهیافت‌ها و رویکرد‌های مختلفی همچون فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی و حتی رویکرد‌ها و تحلیل‌های نوینی همچون تحلیل‌های هرمنوتیکی، گفتمانی و پسا مدرنی مورد بررسی قرار داد که به دلیل خارج بودن از موضوع مقاله حاضر و ضرورت رعایت اختصار از توضیح آنها خود داری می‌کنیم.

۲- جمهوری اسلامی و مسأله قانون‌گذاری عرفی

همان طوری که گذشت، در نظریه مشروطه اسلامی میان قوانین شرعی و قوانین عرفی تفکیک صورت گرفته، در سطح قانون‌گذاری به رغم نارسایی‌هایی که در بخش اول اشاره شد، زمینه‌های مساعدی برای پاسخ‌گویی به مسأله مردم‌سالاری تدارک دیده می‌شود. در نظریه جمهوری اسلامی، اما، به نظر می‌رسد به این مسأله به گونه ای دیگر نگریسته می‌شود. در این نظریه نوعی رفت و آمد در پرداختن به رابطه شریعت و قانون عرفی صورت می‌گیرد. این نظریه ابتدا در تدوین قانون اساسی، ضمن بهره‌گیری از تجارب و دستاوردهای عقل بشری در

این زمینه، با مراجعه به متون و منابع دینی و بکارگیری اجتهاد، قانون اساسی را تنظیم نموده، بدین ترتیب بر اعتبار فهم اجتهادی در تدوین قانون اساسی در دولت دینی تأکید می‌کند. سپس حق قانون گذاری عادی در امور عمومی را به نمایندگان مردم واگذار کرده و بدین ترتیب بر ضرورت فهم عرفی و قدرت کارشناسی عرفی در این زمینه تأکید می‌کند. در مرحله سوم، به منظور رعایت اصل مرجعیت دین (اسلام) در زندگی سیاسی، با تأسیس نهاد شورای نگهبان و حضور فقها در این نهاد، بر ضرورت احراز عدم مغایرت مصوبات مجلس نمایندگان با شریعت و در نتیجه برتری فهم اجتهادی تأکید می‌کند. این تلاش اجتهادی و تدابیر عملی هر چند به مفهوم برتری شریعت و فهم اجتهادی تعبیر می‌شود و قانون گذاری عرفی را به عنوان یک مسأله معرفی می‌کند، اما در تلاش و تدبیری دیگر می‌توان توسعه حوزه مصلحت عرفی را در این نظریه مشاهده کرد. همان طوری که اشاره شد، ایده ولایت مطلقه در تلاش اجتهادی امام خمینی، راه را برای بکارگیری عقلانیت مصلحت سنج در تصمیم گیری و قانون گذاری گشوده، زمینه لازم برای تقدم حکم حکومتی بر احکام فرعی شرعی فراهم می‌سازد و بدین ترتیب پاسخی درخور به مسأله قانونگذاری عرفی ارائه می‌کند. اما در برگشتی دیگر به این نظریه می‌توان به نکته ظریفی توجه نمود که نمایانگر تلاش اجتهادی امام خمینی است. تقدم حکم حکومتی بر احکام فرعی در این نظریه با استخدام روش اجتهادی صورت گرفته، تقدم مذکور نه به مفهوم خروج از قلمرو شریعت بلکه به مفهوم تقدم بخشی از احکام شرعی - حکم حکومتی - بر بخشی دیگر از احکام شرعی - احکام فرعی الهی - تلقی می‌گردد. در نتیجه این رفت و برگشت روشی می‌توان مرجعیت دین و فهم اجتهادی را مشاهده کرد.

بی‌تردید این تلاش اجتهادی، تلاشی بدیع و ابتکاری فقیهانه و بسیار با اهمیت در تاریخ اجتهادی شیعی به حساب می‌آید؛ تلاشی که به یقین توسعه و بسط فقه سیاسی شیعه را بدنبال داشته است. با این وجود، به نظر می‌رسد در پاسخ‌گویی به مسأله مردم سالاری همچنان به تلاش اجتهادی مضاعفی نیاز می‌باشد. به نظر می‌رسد، این نظریه در حل مسأله قانونگذاری عرفی به تلاش بیشتری نیاز دارد، چرا که در چنین صورتی می‌تواند پاسخ کامل‌تری به مسأله مردم سالاری ارائه نماید. در این راستا نیز به نظر می‌رسد می‌توان از ظرفیت تئوریک آموزه "شورا" به ویژه در سطح شورای تخصصی مجتهدان در کنار شورای تخصصی کارشناسان بهره گرفت. این دوشورا که با رأی مستقیم مردم تشکیل می‌شوند، می‌توانند با تعامل علمی مناسب

زمینه حضور دو قدرت اجتهاد و کارشناسی را در عرصه قانون گذاری عرفی فراهم نموده، تلاطم لازم میان شریعت و قانون عرفی را برقرار ساخته، امکان قرائتی دینی از مردم سالاری را پدید آورند.^(۳۵)

فرجام سخن

آنچه گذشت، نگاهی گذرا به فقه سیاسی معاصر در ایران به منظور دست یافتن به مهمترین پاسخ های ارائه شده به مسأله مردم سالاری با بکارگیری الگوی روش شناسی اجتهاد بود. بررسی تلاش اجتهادی محقق نائینی در نظریه مشروطه اسلامی و امام خمینی در نظریه جمهوری اسلامی در پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری در دوران معاصر در ساحت فکر و اندیشه فقهی - سیاسی، گزاره های زیر را به عنوان دستاورد نوشتار حاضر نشان داده، فرضیه مقاله را به تأیید نزدیک و فرضیه های رقیب را رد می کند:

۱. مسأله مردم سالاری در دوران معاصر و بویژه در پی حادثه مشروطه در قانون مباحث فقه سیاسی جای گرفته است.
۲. پاسخ های متعددی به مسأله مردم سالاری در ساحت اندیشه سیاسی در ایران معاصر ارائه شده که در این میان برخی از پاسخ ها با روش اجتهادی صورت گرفته است.
۳. از میان پاسخ های اجتهادی به مسأله مردم سالاری، دو نظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند.
۴. به رغم نقاط قوت بسیار مهم نظریه مشروطه اسلامی، نظریه جمهوری اسلامی از موفقیت بیشتری در پاسخ گویی به این مسأله برخوردار می باشد.
۵. نظریه جمهوری اسلامی در دوسطح نظام سازی و قانون گذاری به مسأله مردم سالاری توجه کرده است.

بر اساس این گزاره ها، به نظرمی رسد، بتوان فرضیه اصلی مقاله را به مرحله تأیید نزدیک دانست و دو نظریه مشروطه اسلامی و جمهوری اسلامی را در فقه سیاسی معاصر در ایران به عنوان مهمترین تلاش های اجتهادی برای پاسخ گویی به مسأله مردم سالاری در نظر گرفت؛ تلاش هایی که در مرحله نخست تنها در سطح قانون گذاری اما در مرحله دوم در دو سطح قانون گذاری و نظام سازی به مسأله مذکور پاسخ می دهند. اگرچه بدین ترتیب مقاله حاضر، پاسخ خود را در می

یابد، به نظرمی رسد بتوان به دونکته زیر نیز به عنوان نتایج ضمنی مقاله اشاره کرد:

۱. وجود برخی پرسش ها و مشکلات تئوریک در نظریه جمهوری اسلامی از قبیل مسأله قانونگذاری عرفی، به رغم تلاش های اجتهادی ارزنده در این نظریه برای پاسخ گویی به آنها، ضرورت تلاش اجتهادی مضاعف را نمایان می سازد. این تلاش ها بر پایه ظرفیت های مکنون درمتون و منابع دینی که به برخی از آنها اشاره شد، می تواند روند تکاملی و توسعه فقه سیاسی رابه عنوان یک شاخه ازدانش سیاسی اسلامی بدنبال داشته باشد .
۲. مقاله حاضر که ادعای چنین هدفی را در سرنمی پروراند، تنها به منظور اشاره به چنین ضرورتی وتدارک درآمدی اندک بر این مهم نگارش یافته است وبه همین دلیل بیش ازهرچه نیازمند توجه وراهنمایی صائب صاحب نظران است.

پی نوشتها

۱. برای نمونه بنگرید به :
حسین بشیریه، **موانع توسعه سیاسی**، تهران: گام نو، ۱۳۸۰.
۲. جان فوران، **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی**، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۲۴۷.
۳. عبدا لهادی حائری، **تشیع ومشروطیت در ایران ونقش ایرانیان مقیم عراق**، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰، صص ۱۵-۲۴.
۴. محمد حسین نائینی، **تنبیه الامه وتنزیه المله**، با توضیحات سیدمحمود طالقانی، تهران: چاپ نهم، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰.
۵. همان.
۶. همان، ص ۱۰۵.
۷. همان، ص ۱۳۴.
۸. همان، ص ۳۸.
۹. همان، ص ۸۲.
۱۰. همان .
۱۱. همان، ص ۱۱۱.
۱۲. Philip Green (ed), **Democracy**, New Jersey , Humanities Press ,1993, p.2.
۱۳. آنتونی آربلاستر، **دموکراسی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آشیان، ۱۳۷۹، ص ۲۳.

۱۴. همان، ص ۱۱۰.
۱۵. روح الله خمینی، صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۷۳.
۱۶. همان، ج ۱۸، ص ۲۸۰.
۱۷. همان، ج ۱۴، ص ۱۶۵.
۱۸. همان، ج ۲، ص ۲۱۶.
۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۵۱.
۲۰. همان، ص ۲۳۰.
۲۱. روح الله خمینی، ولایت فقیه، قم: انتشارات آزادی، [بی تا]، ص ۴۵.
۲۲. همان، ص ۵۰.
۲۳. همان، ص ۵۱.
۲۴. روح الله خمینی، کتاب البیع، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۸۸.
۲۵. در مقاله زیر به مهمترین آنها اشاره شده است: یعقوبعلی برجی، "بررسی مقایسه ای نظریه امام خمینی وشهید صدر درباره مردم سالاری دینی" در مجموعه مقالات مردم سالاری دینی، به کوشش کاظم قاضی زاده، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
۲۶. روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۴۵۹.
۲۷. همان، ج ۲۱، ص ۳۷۱.
۲۸. روح الله خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.
۲۹. روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۴۹.
۳۰. همان، ج ۱۵، ص ۲۹۷.
۳۱. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۲.
۳۲. رودی کارلتون کلایر، آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۱۰۸.
۳۳. روح الله خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۱۶.
۳۴. نگارنده به برخی از ظرفیت های این آموزه در قالب نظریه شوراکراسی اسلامی ونسبت سنجی آن با برخی از الگوی نظری دموکراسی مشورتی پرداخته است. ر.ک: منصور میراحمدی، اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۴.
۳۵. نگارنده در این سطور تنها به برخی از مشکلات تئوریک این نظریه و ظرفیت های موجود در متون و منابع دینی با ساز و کار اجتهاد اشاره کرده، در صدد ارائه پاسخ به این مشکلات نیست. نگارنده در مقاله دیگری در این باره، درآمدی بر چگونگی استفاده از ظرفیت شوراهای تخصصی ارائه کرده است. ر.ک: منصور میراحمدی، "مردم سالاری دینی؛ امکان یا امتناع مفهومی" ارائه شده به دومین همایش مردم سالاری دینی، اردیبهشت ۱۳۸۶، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه شهید بهشتی، در دست انتشار.